



هیچکسی توی این دنیا با شرایطی کامل و بی نقص به دنیا نیامد! دلیلش خیلی ساده هست؛ چون اگه بدون هیچگونه نقص و کمبود و کاستی به این دنیا اومده بودی، هرگز نه دلیلی برای تلاش کردن داشتی و نه شور اشتیاقی برای خلق و آفرینش چیزی در زندگی. در یک کلام، هیچ رؤیایی در سر نمی پروراندی.

حقیقت اینه که در هر شرایطی که به دنیا اومدی و هر شکل زندگی شخصی و خانوادگی و هر میزان تحصیلات و پولی که داشته باشی، و با هر موقعیت و وضعیتی که الان توی شغلت به عنوان یک نماینده یا فروشنده بیمه داری، تو به این گرهی خاکی اومدی تا به رؤیاهات جامه‌ی عمل بپوشونی.

جالبه بدونی که توی هر جایگاهی که الان هستی، به تمام امکاناتی که برای محقق کردن رؤیاهات لازم داری مجهز هستی! فقط مسئله اینه که هنوز نتونستی به این امکانات پی ببری و اونها رو به کار بگیری. در ادامه، نقطه نظرات و تجارب تعدادی از موفق‌ترین مردان و زنانی که بصورتی خودساخته و با تکیه بر باور و اراده‌ی خودشون به اوج موفقیت دست پیدا کردند رو با هم بررسی می کنیم...

آناستازیا سوئر

(مؤسس سالن زیبایی آناستازیا در بورلی هیلز)

«من از صفر شروع کردم. به معنای واقعی کلمه از صفر شروع کردم. هیچ پولی نداشتم. زبان انگلیسی بلد نبودم. اصلاً نمی دونستم دنیای کسب و کار در کشوری غربی چه ذهنیتی می طلبه و دارای چه جور نظام مالی هست. حتی نمی دونستم چطوری باید چک بکشم. چون ما در رومانی دسته چک نداشتم. من کارم رو با یاد گرفتن حروف الفبای انگلیسی شروع کردم.»

پتر اورفالی

(مؤسس شرکت کینکو)

«تعداد بچه هایی که در کلاس دوم مردود میشن زیاد نیست. اما من مردود شدم! نمی تونستم الفبا رو یاد بگیرم. نمی تونستم کلمات رو بخونم. همیشه به دردمر می افتادم. نمی تونستم به خودم مسلط باشم. صرفاً از روی غریزه عمل می کردم. بالآخره در ۱۶ سالگی از دبیرستان اخراج شدم.»

این یه حقیقت در زندگی ماست که هرقدر شرایط زندگی مون سخت تر و اوضاع کمتر بر وفق مرادمون پیش بره معمولاً اون شرایط، راهی رو به روی ما باز می کنه که ما رو بیشتر به سمت شناختن رؤیاهای واقعی مون سوق میده.

پیترو فویو

(رئیس شرکت مخابراتی نکستل مکزیک)

«پدر و مادر من به امریکا مهاجرت کرده بودن و ما از صفر شروع کردیم. یادم میاد پاچه شلواری که می پوشیدم تا بالای قوزک پام می رسید! پدرم توی کشور خودمون "مکزیک" سرلشکر بود و وقتی به امریکا اومدیم، لوله پاک کن شد.»

لین بیجلی

(قهرمان ۷ دوره موج سواری دنیا)

«من در محیطی بزرگ شدم که از لحاظ نژادی نا آروم و پُر تنش بود و همه مردم اطرافم از من به دلیل نحوه متولد شدنم متنفر بودن.»

ژان پُل دژوره

(یکی از مؤسسان کمپانی عظیم لوازم آرایشی ژان پُل میچل)

«من 23 ساله بودم و پسر 2 ساله بود که همسر من رو ترک کرد. 3 ماه بود که کرایه خونه ام رو نپرداخته بودم. برای همین مالک، ما رو بیرون کرد و آخر عاقبت مون این شد که توی ماشینم بخوابیم. راه امرار معاش ما این بود که اینور و اونور بگردیم و بطری های خالی نوشابه رو جمع کنیم و از فروششون پول ناچیزی به دست بیاریم.»

با این وجود، به سختی میشه باور کرد که "ژان پُل دژوره" در عنفوان جوانی، آستین بالا زد تا شرکت عظیم و موفق "ژان پُل میچل" که مواد آرایشی مو تولید می کرد رو تأسیس کنه! "ژان" زندگی ای برای خودش ساخت که با زندگی قبلی اش 180 درجه متفاوت بود و این کار رو با به کارگیری خصوصیات انجام داد که همین حالا تو هم به عنوان یک نماینده یا فروشنده بیمه در خودت داری!

جی.ام.رائو

(مهندس مکانیک و بنیانگذار G.M.R Group)

«من نه از صفر، بلکه از زیر صفر شروع کردم. دهکده ما کوچیک بود. فقط 5000 نفر جمعیت داشت. اونجا نه تلفنی بود و نه برق! حتی یک بطری آب خنک هم نداشتیم که با هم تقسیم کنیم! اغلب مجبور بودیم برای گرفتن جیره ماهیانه شیر و شکرمون، صف ببندیم.»

چه توی هند به دنیا اومده باشی چه توی بنگلادش، چه توی ایران به دنیا اومده باشی چه توی فرانسه، چه توی تهران کار و زندگی میکنی چه توی بوشهر، اوضاع و احوال بدو تولدت، به هیچ وجه، نوع زندگی آینده تو رو تعیین نمی کنه! هیچ خصلت و قدرت بشری وجود نداره که به کار تحقق رؤیاهات بیاد ولی تو ازش محروم باشی. تو همین الان هم قدرتی در درونت داری که باعث میشه به هر کسی که دلت میخواد تبدیل بشی و هر کاری که میخوای رو انجام بدی، حتی اگه موانع و مشکلات زیادی بر سر راهت سبز بشه.

پیت کارول

(مربی افسانه ای فوتبال سیاتل سی هاوکز)

«زمانی که دوران بازی در تیم فوتبال دانشگاه به پایان رسید، سعی کردم برای بازی توی یکی از تیم های فوتبال کشور انتخاب بشم و بعد هم به لیگ سراسری فوتبال راه پیدا کنم. اما وقتی برای آخرین بار هم انتخاب نشدم، مات و مبهوت از خودم وا رفتم. هیچ راهی جلوی پام نبود؛ چون تنها کاری که در تمام عمرم مشتاقش بودم، فوتبال بازی کردن بود و یکدفعه با این مسئله روبرو شدم که... حالا چه کار کنم؟!»

پیتر باراش

(مربی تنیس؛ مؤسس شرکت بین المللی باراش)

«وقتی زمانش رسید که ما شرکت مدیریت تنیس رو راه اندازی کنیم، 16 شرکت دیگه هم بودند که همین کار رو می کردن. من نه پول زیادی داشتم و نه پشتوانه مالی و نه اعتباری در ورزش تنیس! ما توی دفترمون حتی صندلی هم نداشتیم و در چند سال اول تأسیس شرکت، مجبور بودیم روی زمین بشینیم و جلساتمون رو برگزار کنیم.»

"پیتر باراش" بعد از رنج و عذاب ناشی از آسیب مهلکی که به عنوان بازیکن هاکی روی یخ کشیده بود، ورزش تنیس رو دنبال کرد در حالی که نه در رده بندی حرفه ای جایی داشت و نه در هیچ مسابقه ای موفقیتی به دست آورده بود. او که هیچ پولی نداشت، بیشتر اوقات، شکمش رو با یه شیشه کره بادام زمینی و نان باگت، سیر می کرد. تازه اون رو هم طوری قسمت می کرد که برای 5 روزش کفایت کنه! عاقبت بعد از 7 سال شرکت در مسابقات دوره ای تنیس، مجبور

شد کنار بکشه و دوباره خودش رو توی موقعیتی دید که امکان موفقیتش ناچیز یا حتی نزدیک به صفر به نظر می رسید. اما او بالاخره موفق شد یکی از نام آورترین شرکتهای مدیریتی ورزش تنیس در دنیا رو راه اندازی کنه.

همه اینها به روشنی نشون میدن که شرایط بیرونی دنیا نیست که تعیین میکنه رؤیاهای تو تحقق پیدا می کنند یا نه! اصلاً مسئله این نیست که همین حالا چقدر پول داری، میزان تحصیلات چقدره، چقدر رابطه و پارتی توی صنعت بیمه داری، یا چقدر تجربه کار در شغل بیمه گری داری! مسئله اینه که بتونی توانایی های درونی خودت رو کشف کنی و بدونی اونها رو چطوری به کار بگیری تا بر هر مانعی که در دنیای بیرونی سر راهت سبز میشه غلبه کنی. این همون کاریه که هر آدم موفق توی این دنیا انجامش داده؛ پس تو هم می تونی که انجامش بدی.

مایکل اکتن اسمیت

(مؤسس شرکت مایند کندی)

«دوستی دارم به اسم "تام" که توی دانشگاه با هم آشنا شدیم و تصمیم گرفتیم با هم کسب و کاری راه بیندازیم. پول زیادی نداشتیم. درواقع، به دانشگاه هم بدهکار بودیم! بعد از اینکه یه آگهی توی روزنامه دیدیم که از مردم می خواست خودشون رو در اختیار علم پزشکی بگذارن تا در آزمایش دارویی جدید برای رفع سردرد میگرنی، سهمی داشته باشند، هر دوی ما توی اون آزمایش شرکت کردیم و به خاطر این کار، به هر کدوممون ۴۰۰ پوند پول نقد دادن که باعث شد بتونیم کسب و کارمون رو راه بندازیم! مادرم که فهمید برای تهیه پول دست به چه کاری

زدیم داشت از ترس زهره ترک میشد و به همین دلیل ۲۰۰۰ پوند پول به ما داد! پدر و مادر "تام" هم به ما اجازه دادن تا از اتاق زیر شیروانی خونه شون برای کارمون استفاده کنیم...»

لیز ماری

(فارغ التحصیل ممتاز دانشگاه هاروارد؛ نویسنده و سخنران)

«دورانی بود که من همه چیز داشتم و واقعاً احساس خوشبختی می کردم. ولی ناگهان همه چیز عوض شد و به خودم که اومدم دیدم هیچ دارایی ملموسی برام باقی نمونده! مادرم فوت کرد و پدرم مرا رها کرد و به یکی از نوانخانه ها رفت! عمویم که میشه گفت بزرگ ترین فرشته نجاتم بود ناگافل فوت کرد! من بی خانمان شده بودم! اونچه که وجود داشت، ناگهان دیگه وجود نداشت. یادم میاد به نوعی احساس می کردم اگه زندگی میتونه به بدترین شکل ممکن تغییر کنه، شاید امکانش باشه که به سمت بهترین شکل ممکن هم تغییر شکل بده، چون کاملاً معلوم بود که امکانش هست که زندگی به سرعت دگرگون بشه...»

زندگی ممکنه خیلی سخت بشه، همونطور که برای "لیز ماری" سخت شد. اما همون اوضاع و احوال بود که اشتیاقی آتشین در دل این دختر پدید آورد و او رو از خیابان های نیویورک به دانشگاه هاروارد کشوند! وقتی اشتیاقی سوزان و آتشین داشته باشی که کسی شوی یا کاری انجام دهی، چنان قدرتی پیدا می کنی که میتونی راهت رو از بین هرنوع محدودیتی باز کنی و اونچه رو محال می دونی، پشت سر بگذاری.

با شناخت رؤیاهات، به عظمت و بزرگی خودت پی میبری. این بزرگی و عظمت، ربطی به این نداره که در خانواده ای ثروتمند به دنیا اومده باشی یا بند نافت رو با قیچی طلا بریده باشند!!!

دنبال کردن رؤیاهات و شناخت اون قهرمانی که درون وجودت هست، همون عظمت و بزرگی ست!

و اما رسالت تو

هر آدمی که تا حالا به دنیا اومده یا در آینده به دنیا میاد، با توانایی یا استعدادی منحصر به فرد پا به عرصه وجود میگذاره. ویژگی تو همون رسالت توست. با اینکه هیچ انسانی بدون رسالتی خاص به دنیا نیامد، خیلی ها هستند که تا آخر عمر هم نمی فهمند رسالتشون چیه.

هیچ عامل دیگه ای توی زندگی نمی تونه مثل رسالتی که داری، تو رو به حرکت وادار کنه. چیزی هست که تو رو به سمت خودش می کشونه، نسبت به اون، شور و اشتیاق داری، تو رو سرشار از لذت میکنه و وقتی انجامش میدی، آتشی در قلبت به پا میشه.

رسالت خاص تو ممکنه اشتیاقی آتشین به موفقیت در کسب و کار بیمه، رشته ای ورزشی، حتی یه شغل دیگه، یا یه هنر خاص یا هر چیز دیگه ای باشه. حتی ممکنه کار تفننی و سرگرمی تو باشه. این سرگرمی می تونه سرنخی در مورد رسالت تو بهت بده، چون نسبت بهش شور و اشتیاق داری و براش با دقت، وقت صرف میکنی. خیلی از همین سرگرمی های مردم، رؤیاهای بزرگ رو شکل دادن که امروز به شرکت ها و کسب و کارهای چند میلیاردی تبدیل شدن.

رسالت تو ممکنه موضوعی باشه که درباره اون، خیال بافی میکنی؛ مثلاً اینکه کسی بشی یا کاری انجام بدی که گمان می کنی امکان نداره از تو بر بیاد. اما وقتی درباره انجامش فکر کنی و بر همون مبنا زندگی کنی، به شکلی باورنکردنی احساس شادی و موفقیت، وجودت رو در بر میگیره. اون رؤیا هرقدر هم غیرممکن به نظر بیاد، خودت رو موظف میدونی تا دنبالش کنی.

چه یادت بیاد و چه یادت نیاد، تا حالا بارها و بارها، زندگی، تو رو فرا خوانده. ممکنه این "فراخوان" زمانی صورت گرفته باشه که بچه بودی و با همه وجودت می دونستی دلت میخواد وقتی بزرگ شدی چه کاره بشی؟! اما بعد، جامعه یا پدر و مادر یا معلم خیرخواه، با عقاید محدود کننده شون در این باره که چه کارهایی می تونی و یا نمی تونی انجام بدی، روی شما اثر گذاشتن و باعث شدن قید رسالت و رؤیاهات رو بزنی.

پیتر فویو

(رئیس شرکت مخابراتی نکستل مکزیک)

«از همون موقع که یه پسر بچه بودم، رؤیای طرح هایی خیلی بزرگ رو توی سرم می پروراندم. مدتها قبل از اینکه تلفن های بی سیم به بازار بیاد، درباره اینکه چقدر خوبه که گوشی تلفنی رو در دست بگیرم که به هیچ سیمی وصل نباشه، خیال پردازی می کردم. حیرت آور نبود اگه میشد در پمپ بنزین، کارتی رو توی دستگاه بذاریم و بنزین بنزیم؟! شگفت انگیز نبود اگه میشد شهرها رو با انرژی خورشید روشن کنیم؟ من خواب تشکیل این شرکت بزرگ رو می دیدم. می خواستم پول کلانی دربیارم و بهترین مدیر اجرایی در مکزیک بشم...»

ممکنه این پیام و فراخوان رو توی لحظه ای که عادی به نظر میرسه، از طریق دیدن، خواندن یا شنیدن دریافت کنی و ناگهان فکری بکر مثل صاعقه به مغزت بزنه و اون لحظه عادی به لحظه ای تعیین کننده توی زندگی تو تبدیل بشه...

درمورد "لین بیچلی" فراخوان از طریق موقعیت پُرچالش دوران کودکی اش به او رسید. وقتی "لین" فقط ۷ سال داشت، مادرش ناگافل فوت کرد و تازه بعد از مرگ مادرش، فهمید به

فرزندخواندگی پذیرفته شده! بعدها "لین" فهمید که مادرش در ۱۷ سالگی، او را در شرایطی به دنیا آورده که خبری از پدر حقیقی اش نبود!

تمام دنیای "لین" بر سرش خراب شد. اما همین رویداد مهم از دست دادن مادرش بود که "لین بیچلی" استرالیایی رو به جلو روند تا یکی از بزرگ ترین ورزشکاران زن در دنیا بشه!

لین بیچلی

(قهرمان ۷ دوره موج سواری دنیا)

«راستش رو بخواید فرزندخوانده بودن به من انگیزه داد تا قهرمان جهان بشم. قبل از اینکه موج سواری رو انتخاب کنم، رؤیای بزرگم این بود که در یک رشته ورزشی، قهرمان جهان بشم. فقط می خواستم یکی از بهترین های دنیا باشم. احساس می کردم نیاز دارم خودم رو به دنیا ثابت کنم!»

پل اورافلی

(مؤسس کمپانی میلیارد دلاری کینکو)

«حتی ذره ای تردید نداشتم که دلم میخواد زندگیم چطوری باشه! فقط می خواستم کسب و کار خودم رو داشته باشم، حالا هر کاری! همیشه به ساختمان IBM نگاه می کردم و توی دلم می گفتم کسب و کاری بزرگ تر از اون رو میخوام.»

"پُل اورافلی" که به بیماری خوانش پریشی و کاستی توجه و اختلال بیش فعالی مبتلا بود، نمی‌تونست بخونه و بنویسه! با این حال، ببینید که با زندگیش چه کرد! او کمپانی "کینکو" رو تأسیس کرد؛ شرکتی چند میلیارد دلاری که برای هزاران نفر شغل ایجاد کرد. در دنیای دو گانه ما، هر ضرری با متضادش متقارن هست و سودی در بر داره! "پُل" نقاط ضعفش رو به نقاط قوت تبدیل کرد.

"آناستازیا سوئر" این رؤیا رو توی سرش داشت که از کشور رومانی "کومونیست" فرار کنه! حول و حوش ۳ سال نقشه کشید و منتظر موند تا با دخترش فرار کنه. تصمیم او به فرار، مستلزم قبول خطراتی بزرگ بود و سرانجام وقتی به امریکا رسید، با تصمیم بزرگ دیگه ای مواجه شد. روزی ۱۴ ساعت کار می‌کرد تا پول کافی برای تأمین خانواده اش به دست بیاره و همه نصیبش و قسمتش از زندگی همین بود، مگه اینکه کار متفاوتی انجام می‌داد!

آناستازیا سوئر

(مؤسس سالن زیبایی آناستازیا در بورلی هیلز)

«لازم بود کاری انجام بدم. نیاز داشتم خودم رو امتحان کنم و بفهمم چه جور آدمی هستم و چی توی چنته دارم. نمیگم نترسیدم، چون خیلی ترسناک بود. اما به خودم گفتم: "من برای همین به امریکا اومدم. اینجا سرزمین فرصتهاست. من باید این کار رو بکنم. وگرنه، پس چرا اصلاً به اینجا اومدم؟! اومدم تا زندگیم بدتر از اونی بشه که در رومانی داشتم؟! نه؛ هرگز»

زندگی دشوار این زن در رومانی به قدری روحیه او رو قوی و اراده اش رو مستحکم کرد که تونست تمام موانع موجود بر سر راه تحقق رؤیاهاش رو در مورد کسب و کاری شخصی، از بین

برداره. کسب و کار او به مرور به امپراتوری بزرگی تبدیل شد با بیش از 1000 نمایندگی فروش در امریکا، بیش از 600 نمایندگی بین المللی، و سالن هایی در چندین کشور در سرتاسر دنیا!!!

یادت باشه که هیچ وضعیتی توی زندگی، صد درصد منفی نیست. هر وضعیت منفی، متضاد خودش رو هم داره و خیری در دل هر موقعیت به ظاهر بدی نهفته هست. مسئله فقط شرایط منفی و اتفاقات ناگوار زندگی نیست، بلکه مهم اینه که آدم با فرصت های طلایی نهفته در اون چه کار کنه.

هیچ آدمی هرگز برای دنبال کردن رؤیای خودش، فرا خوانده نمیشه مگر اینکه راه های متعدد تحقق اون رؤیا برایش وجود داشته باشه!!! مطلقاً امکان نداره رؤیایی داشته باشی مگر بتونی دست کم به ماهیت اون، تحقق ببخشی. رؤیاهات، تو رو به سمت بهترین زندگی و شرایطی که میتونی داشته باشی فرا می خوانند.

بیمه گر و توانگر باشید...